

مریض و پزشک

۸

يك روز مُلا مریض شُده بود۔ زَنَش رفت و پِزِشکی را که تازه از فِرنگ آمده بود و اصلاً زبان ما را نمی دانست ، بالین وی آورَد۔ پِزِشك فقط دو کلمه ماشاء الله و انشاء الله را یاد گرفته بُود۔
 مُلا از او پُرسید : ”دکترُ آیا مرضِ من سخت است۔“
 پِزِشك گفت : ”ماشاء الله ماشاء الله۔“
 مُلا دوباره سوال کرد :
 ”دکترُ جان آیا این مرض مرا خواهد کُشت؟“
 دَکترُ جواب داد : ”انشاء الله انشاء الله۔“

فرهنگ (Glossary) :

Patient	بیمار	مریض
his wife	اُس کی بیوی	زَنَش
doctor	ڈاکٹر - معالج	پِزِشك
to know	جاننا	دانستن
basically	بنیادی طور پر	اصلاً
to kill	مار ڈالنا	کشتن



پُرسش / Exercise



- (۱) يك روز كه مریض شده بُود؟
- (۲) زَنِ مُلا پِزِشك را چرا آورَد؟
- (۳) پِزِشك كُدام کلمه ها را یاد گرفته بُود؟
- (۴) مُلا از پِزِشك چه پُرسید؟
- (۵) پِزِشك مُلا را چه جواب داد؟
- (۶) مُلا از پِزِشك دوباره چه سوال کرد؟
- (۷) دَکترُ مُلا را چه جواب داد؟

